

تأملی جامعه‌شناختی بر چرایی گذار از «حاکم شرع مقتدر» به «قاضی دیوان‌سالار» در ایران پس از انقلاب

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۳/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۷/۱۲

عبدالرضا جوان جعفری بجنوردی^۱

محسن نورپور^۲

سید محمدجواد ساداتی^۳

چکیده

در مطالعات مرسوم حقوق کیفری دگرگونی‌هایی که در قلمرو نمادها و مفاهیم مرتبط با مجازات به وقوع می‌پیوندد، اغلب نتیجه تحولات فنی- علمی و توسعه مطالعات جرم‌شناختی- کیفرشناختی پنداشته می‌شوند. این یک زاویه دید در مورد تحولاتی است که نظام کیفری در گذر زمان به خود می‌بیند. اما همچنان زوایای دیگری از تحلیل وجود دارند که در قالب نگرشی نظام‌وار بر پیوندهای عمیق میان خرده‌نظام کیفر و سایر پدیدارهای اجتماعی تأکید می‌کنند که در آن، پدیدار کیفر در چارچوب ساختار نظام اجتماعی و نیز به واسطه پیوندهایش با خرده‌نظام‌های دیگر شناخته می‌شود. بر این اساس، تحولاتی که در قلمرو خرده‌نظام کیفری رخ می‌دهد، می‌تواند انعکاسی از تحولات صورت‌گرفته در بطن سایر خرده‌نظام‌ها باشد.

با تکیه بر چارچوب ادراکی پیش‌گفته می‌توان از چرایی یک دگرگونی قابل تأمل در قلمرو خرده‌نظام مجازات در ایران پس از انقلاب رمزگشایی کرد؛ جابه‌جایی «حاکم شرع مقتدر» با «قاضی محدودشده در قالب قواعد متعدد». این دگرگونی بزرگ در حوزه حقوق کیفری بیانگر تحولاتی عمیق‌تر در ساختار نظام اجتماعی و به‌ویژه، ساختار قدرت در ایران پس از انقلاب است.

۱. javan-j@um.ac.ir

nourpour.mohsen@yahoo.com

mj.sadati@um.ac.ir

۱. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

۲. دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

۳. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

پژوهش حاضر تلاش می‌کند تا با تکیه بر ملاحظات جامعه‌شناسی کیفر، چرایی این دگرگونی قابل تأمل را کالبدشکافی کند.

واژگان کلیدی: تحولات ساختاری قدرت، حاکم شرع مقتدر، دیوان‌سالاری اداری، قاضی دیوان‌سالار، نزاع گفتمانی قدرت.

مقدمه

صادق خلخالی، نخستین حاکم شرع در ایران پس از انقلاب، در خاطرات خود روایتی قابل تأمل از رسیدگی به جرایم سردمداران رژیم شاه ارائه می‌کند: «اینجانب پس از دریافت حکم به محاکمه مجرمین درجه یک پرداختم، اولین کسانی که در دادگاه محاکمه و به جزای عمل خود رسیدند عبارت بودند از: نصیری، خسروداد، ناجی و رحیمی. این چهار نفر در شب ۲۴ بهمن ماه ۱۳۵۷ در مدرسه رفاه اعدام شدند... در آن شب من تعداد ۲۴ نفر را محکوم کرده بودم که به علت دخالت‌ها فقط دستور اعدام چهار نفر را صادر کردم... البته... سرانجام توانستم درجا همان ۲۴ نفر را به تدریج اعدام کنم».^۴

حدود چهار دهه بعد، ماده ۲ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری چنین مقرر داشت: «چنانچه دادگاه در حکم صادره مجازات حبس را بیش از حداقل مجازات مقرر در قانون تعیین کند، باید مبتنی بر بندهای مقرر در این ماده و یا سایر جهات قانونی، علت صدور حکم به بیش از حداقل مجازات مقرر قانونی را ذکر کند. عدم رعایت مفاد این تبصره موجب مجازات انتظامی درجه چهار می‌باشد». این مقررات، تنها نمونه‌ای از محدودیت‌ها و کاهش اختیارات قضایی بود. همچنین، به موجب مواد متعددی از قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ و نیز قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، اختیارات قضات در امر دادرسی و صدور حکم تا حدود قابل توجهی محدود شد.

آنچه گذشت دو تصویر متفاوت بود از اختیارات قابل توجه «حاکم شرع» در سال‌های

۴. صادق خلخالی، ایام انزوا؛ خاطرات آیت‌الله خلخالی، اولین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب، (تهران: سایه، ج ۱، ۱۳۸۰)، ص ۳۵۲.

نخستین انقلاب و سپس، محدودیت‌های فراوانی که چند دهه بعد «قضات» برای دادرسی و کیفردهی داشتند. مقایسه این دو تصویر حکایت از یک دگرگونی تمام‌عیار در مورد جایگاه و اختیارات مقام قضایی در ایران پس از انقلاب دارد. مطالعه عمیق‌تر حقوق کیفری ایران نشان می‌دهد که با گذار از نخستین سال‌های انقلاب به دهه چهارم، «حاکم شرع مقتدر» جای خود را به یک «مقام قضایی محدودشده در قالب قواعد متعدد» داده است. راز این دگرگونی قابل‌توجه و شگفت‌انگیز در نظام کیفری ایران پس از انقلاب را باید در چه چیز جستجو کرد؟

برای رمزگشایی از این دگرگونی بنیادین می‌توان از ملاحظات فنی حقوق کیفری بهره گرفت. بر این اساس، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و نیز دادرسی کیفری، زمینه‌ساز این تحول در ساختار قضایی ایران شده است. اختیارات گسترده حاکم شرع در دهه نخست انقلاب نمودی از نقض این اصل بنیادین بوده و به همین واسطه در جریان تحولات حقوقی دهه‌های بعدی، این اختیارات قانونمند شده است.

پاسخ پیش‌گفته اگرچه ممکن است در نگاه نخست، تحلیلی قابل‌اعتماد از چرایی این دگرگونی قابل‌توجه باشد، با وجود این، پیوندهای پنهان و پیچیده‌ای که پدیدار مجازات و نهادهای وابسته به آن با سایر پدیدارهای اجتماعی برقرار می‌کنند را نادیده می‌گیرد. در مقابل، پژوهش حاضر برای پاسخ به پرسش پیشین، تلاش می‌کند تا به قلمرو پیچیده‌تری از تحلیل بپردازد. از نگاه پژوهش حاضر، این جابه‌جایی بزرگ را باید امری پیراکیفی و پیراحقوقی پنداشت. این دگرگونی قابل‌توجه حتی چیزی بیش از یک نشانه برای تحول در قرائت‌ها از نظریه کیفری شریعت است. این تحول نشانگر دگرگونی‌هایی قابل‌توجه‌تر و پنهان‌تر در ساختار نظام اجتماعی ایران پس از انقلاب است. از نگاه این پژوهش، تحولاتی که در قلمرو ساختار نظام کیفری به‌وقوع می‌پیوندد، نشانه‌هایی برای شناسایی دگرگونی‌های بزرگ‌تر در ساختار نظام اجتماعی هستند. بر این اساس، از نگاه پژوهش حاضر، چرایی پدیدار شدن نهاد «حاکم شرع مقتدر» و سپس، جایگزینی آن با «قاضی محدودشده در قالب قواعد متعدد» را باید در تحولات پیچیده و پنهان اجتماعی جستجو کرد. چارچوب‌های ادراکی که جامعه‌شناسی کیفری در اختیار ما قرار می‌دهد، می‌تواند زمینه را برای رمزگشایی

از این دگرگونی قابل توجه فراهم سازد.

از میان رویکردهای مختلف جامعه‌شناسی کیفر، در این پژوهش بر تحولات ساختاری قدرت تأکید می‌شود.^۵ به این ترتیب، «حاکم شرع مقتدر» و «قاضی با اختیارات محدود» هریک نمادهایی از یک ساختار قدرت بوده و گذار از یکی به دیگری نشان‌دهنده تحولات ساختاری قدرت است.

دیوان‌سالار شدن ساختار قدرت، کلیدواژه‌ای مهم است که می‌توان با تکیه بر آن، این تحول قابل توجه را کالبدشکافی کرد. نقش تحولات ساختاری قدرت پس از انقلاب و تأثیر آن بر دگرگونی در ماهیت و کارکرد واکنش‌های کیفری، در قلمرو مطالعات حقوق کیفری کمتر مورد توجه بوده است. حال آنکه، به واسطه وابستگی‌های گسست‌ناپذیر پدیده مجازات به نهاد قدرت، تغییر در شکل و ماهیت این نهاد زمینه را برای دگرگونی در پدیده مجازات فراهم می‌آورد. بر این اساس، پدیدار شدن نماد «حاکم شرع مقتدر» جلوه‌ای از یک ساختار غیردیوان‌سالار قدرت در ایران پس از انقلاب است. در مقابل، چند سال بعد و درست زمانی که شبکه دیوان‌سالاری اداری با شدتی به مراتب بیش از گذشته بازتولید شد، «حاکم شرع مقتدر» جای خود را به یک «قاضی دیوان‌سالار» با اختیارات بسیار محدود داد.

برای تحقق اهداف پژوهش، در گام نخست به بررسی فرایند پدیدار شدن نماد «حاکم شرع مقتدر» پرداخته، نشان می‌دهیم که چگونه به واسطه شماری از کارکردهای پنهان اجتماعی، این نماد در ساختار اجتماعی ایران متولد شد. در گام دوم، تأثیر دیوان‌سالار شدن ساختار قدرت در جامعه پسانقلابی ایران را بررسی کرده، نشان می‌دهیم که چگونه در این ساختار دیوان‌سالار، «حاکم شرع مقتدر» کارکردهای اجتماعی خود را از دست داده و به همین واسطه، با یک «نماد محدودشده در قالب قواعد فراگیر» جایگزین شده است.

۵. باید توجه داشت که پرداختن به پرسش پژوهش از زاویه تحولات ساختاری قدرت و به‌ویژه دیوان‌سالار شدن شیوه‌های اعمال اقتدار به منزله نفی سایر حوزه‌های تحلیل نیست. بی‌تردید این دگرگونی را می‌توان از زوایای دیگر، مانند تحولات فرهنگی نیز بررسی نمود. به‌عنوان نمونه: برای مطالعه یک تبیین جامعه‌شناختی-فرهنگی از تحولات مجازات‌ها در ایران پس از انقلاب رک به: ساداتی، سیدمحمد جواد و نوبهار، رحیم، «تاملی در زمینه‌های شکل‌گیری سیاست کیفری سخت‌گیرانه در دهه نخست انقلاب اسلامی»، نشریه مطالعات حقوقی معاصر، سال نهم، شماره هفدهم (۱۳۹۷)، صص ۱۵۷-۱۸۳.

۱. نزاع گفتمانی قدرت و پدیدار شدن نماد «حاکم شرع مقتدر»

حدود ۵ ماه پس از سقوط رژیم پهلوی و در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۵۸، ماده ۴ آیین‌نامه «دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب» چنین مقرر داشت: «دادگاه انقلاب مرکب از سه عضو اصلی و دو عضو علی‌البدل خواهد بود. اعضاء اصلی عبارتند از: الف: یک قاضی شرع به پیشنهاد شورای انقلاب اسلامی و تصویب امام. ب: یک نفر قاضی دادگستری به انتخاب قاضی شرع...». چنین به نظر می‌آید که آیین‌نامه یادشده نخستین مقررهای است که در قالب آن نماد و نهاد حاکم شرع وارد ادبیات قانون‌گذاری کیفری ایران شد. چند سال پس از آن و به موجب قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱، مفهوم «حاکم شرع» که تا پیش از آن در چارچوب دادگاه‌های انقلاب معنا می‌یافت، به یک نماد فراگیر در ساختار کیفری ایران بدل شد.

۱.۱. بازنمایی تقابل گفتمانی و تلاش برای نهادسازی سیاسی

برای پاسخ به این پرسش که چرا نهاد «حاکم شرع» اندکی پس از پیروزی انقلاب در نظام اجتماعی ایران پدیدار شد، می‌توان مسبرهای متفاوتی را پیمود. یک پاسخ ساده به این پرسش بنیادین چنین است: برای حراست از انقلاب و مبارزه با عوامل رژیم پهلوی. البته پاسخ ساده‌تر آن است که پدیدار شدن این نهاد را به‌مثابه تلاشی برای شرعی کردن قوانین کیفری در ایران پس از انقلاب ببینیم. با وجود این، پاسخ‌های پیش‌گفته واقعیت‌های پنهان نظام اجتماعی ایران در آستانه انقلاب را نادیده می‌گیرند، یک تصویر کلی و بدون جزئیات تعیین‌کننده از این نظام اجتماعی به دست می‌دهند و سرانجام، پاسخی فنی - حقوقی در برابر یک دگرگونی قابل توجه اجتماعی ارائه می‌کنند. در مقابل، برای رمزگشایی از چرایی پدیداری این نهاد باید در گام نخست تصویرهای مرسوم از نظام اجتماعی ایران در آستانه و به‌ویژه نخستین ماه‌ها و سال‌های پیروزی انقلاب را و نهاد، به جزئیات تعیین‌کننده‌ای پرداخت که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. این جزئیات اغلب مربوط به نزاع گفتمانی قابل توجهی هستند که در این زمان جامعه ایران را بیش از هر چیز دیگر تحت تأثیر قرار داده

۶ در همان روزهای نخستین انقلاب افرادی نظیر صادق خلخالی از طرف امام، عنوان حاکم شرع دریافت کردند، اما به‌طور رسمی در این آیین‌نامه این عنوان به کار گرفته می‌شود.

بود. این نزاع گفتمانی ریشه در پیروزی انقلاب، از میان رفتن دشمن مشترک و نیز تلاش گفتمان‌های مختلف برای بدل شدن به جریان غالب اعمال سلطه داشت. «بر اساس تئوری کوزر و تئوری مربوط به دینامیزم گروهی، با از بین رفتن دشمن مشترک برای اعضای یک گروه، وحدت قبلی آنها کاهش می‌یابد و تجزیه درون گروهی آغاز می‌گردد»^۷. قابل درک است که در این تجزیه درون گروهی، گفتمان‌های قدرت برای بدل شدن به جریان غالب اعمال سلطه نیازمند دسترسی به نیروهای اجتماعی و به تعبیری، منابع قدرت هستند. نهادها و نمادهای اجتماعی، بسیج توده‌ای و ... در شمار این نیروها قرار دارند. بر همین اساس، در جوامع پساانقلابی که قلمرو تقابل گفتمان‌های متعدد قدرت هستند، موفقیت در نهادسازی سیاسی و نیز تبدیل نمادهای گفتمانی به نمادهای اجتماعی مهم‌ترین عامل برای غلبه یک گفتمان بر گفتمان دیگر است. پدیدار شدن «حاکم شرع مقتدر» به‌عنوان نماد برجسته گفتمان سنت‌گرای مذهبی در نظام اجتماعی ایران پس از انقلاب را می‌توان در همین چارچوب تحلیل کرد. نماد پیش‌گفته در کنار شبکه گسترده‌تری از نهادها و نهادها که روحانیون بنیادگرای انقلابی بر آنها تکیه می‌کردند، زمینه را برای غلبه گفتمان سنت‌گرای مذهبی و در نهایت، نهادسازی سیاسی از سوی این طبقه فراهم آورد.

جامعه ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ عرصه بازنمایی یک تقابل عمیق و کهن گفتمانی برای نهادسازی سیاسی بود.^۸ در یک سوی این تقابل، نهاد روحانیت بود که تجربه یک شکست تاریخی بزرگ در فرایند نهادسازی سیاسی را با خود به‌همراه داشت. در طرف دیگر این نزاع، طبقه روشنفکران قرار داشت که چند دهه پیش و در جریان انقلاب مشروطه، با غلبه بر روحانیت، موفق به نهادسازی سیاسی شده بود. به هنگام انقلاب مشروطه، طبقه روحانیت از طریق بدنه اجتماعی فراگیر خود اقدام به بسیج توده‌ای علیه اقتدارگرایی قاجار می‌کرد و طبقه روشنفکران در درجه دوم نقش‌آفرینی اجتماعی قرار داشت. اما در نهایت، همین طبقه بود که از طریق وارد کردن نمادهای گفتمانی خود در قالب قوانین و به‌ویژه

۷. فرامرزی، رفیع‌پور، توسعه و تضاد (کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران)، (تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۶، ۱۳۸۴)، ص ۱۱۲.

۸. حسین، بشیریه، زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران، (تهران: نگاه معاصر، چ ۴، ۱۳۹۵)، ص ۲۱۹؛ یرواند، آبراهامیان، تاریخ ایران مدرن، (تهران: نشر نی، چ ۱۲، ۱۳۹۴)، ص ۲۸۹.

قانون اساسی مشروطه، موفق به نهادسازی سیاسی و کنار زدن روحانیت از عرصه سیاست شد.^۹

در این نزاع گفتمانی کهن میان طبقه روحانیت و روشنفکر عصر مشروطه یک ملاحظه بسیار ظریف وجود دارد. در این زمان، اگرچه طبقه روحانیت دچار یک گسست گفتمانی شده بود، با این همه، در یک برداشت کلی‌تر باید روحانیت را در همین زمان نیز بخشی از یک بدنه واحد تلقی کرد؛ بدنه‌ای که اندکی پس از انقلاب مشروطه به‌واسطه حذف فیزیکی، از قلمرو اثرگذاری اجتماعی حذف شد. شیخ فضل‌الله و همراهان وی از یک سو، و بهبهانی و سایر روحانیونی که معتقد به قرائت ایشان بودند از سوی دیگر، هر دو طیف یک هدف واحد را اما با روش‌های متفاوت دنبال می‌کردند: «حفظ بیضه اسلام». اما در نهایت، نتیجه یکسان بود: حذف تمامی گروه‌های روحانیت از فرایند نهادسازی سیاسی. ترور آیت‌الله بهبهانی به‌عنوان یکی از قدرتمندترین و اثرگذارترین اشخاص در انقلاب مشروطه، بازنمای همان اعدام شیخ فضل‌الله از گروه مشروعه‌خواهان، البته با چهره‌ای متفاوت، بود. به‌رغم مکتوم ماندن هویت عامل این ترور، تقی‌زاده به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رهبران طبقه روشنفکر متهم ردیف نخست این ترور سیاسی بود. البته، به‌عنوان یک واقعیت تاریخی پنهان، «مشکل مشروطه در دایره مخالفت روحانیون ضد مشروطه و مشروعه‌خواهان محدود نماند و به‌زودی پرده از مخالفت روحانیون مشروطه‌خواه و روشنفکران عرف‌گرای مشروطه‌خواه برداشته شد»^{۱۰}. مقصود از این گزاره‌ها آن است که نباید دوپاره شدن طبقه روحانیت در این زمان ذهن را گمراه کند. مهم نتیجه این فرایند بود؛ یعنی حذف فیزیکی روحانیون اثرگذار و نهادسازی سیاسی از سوی طبقه روشنفکر.

ورود نمادهای عرفی و غربی به قوانین پس از انقلاب مشروطه و به‌ویژه قانون اساسی، مهم‌ترین کانون نزاع میان طبقه روشنفکر و روحانیت بود. دغدغه مشروعه‌خواهان برای اجرای مقررات مربوط به حدود و قصاص نیز یکی از زمینه‌های مهم نزاع بود. تبریزی

۹. سید محمدجواد، ساداتی، مجازات و کنترل اجتماعی (تبارشناسی پیوند قدرت و واکنش‌های کیفی)، (تهران: میزان، ج ۱، ۱۳۹۸)، ص ۳۲۹.

۱۰. ماشاالله، آجودانی، مشروطه‌ی ایرانی، (تهران: اختران، ج ۱، ۱۳۹۸)، ص ۴۰۹.

به‌عنوان یکی از روحانیون مخالف با قوانین مشروطه، در رساله «کشف المراد من المشروطه و الاستبداد» چنین ذکر می‌کند: «... و همچنین تغییر حدود شرعیه مثلاً دست دزد و سارق را نباید قطع کرد بلکه عوض قطع برای او حبس معینی قرار داد و یا در قصاص قتل عوض قتل حکم به حبس مخلد را قانون قرار گذاشت... همه اینها مخالف با شرع سیدالانام و اسلام قرار دارد»^{۱۱}. البته، تصویب اصل طراز در قانونی اساسی مشروطه که به‌موجب آن قوانین مصوب مجلس باید تحت نظارت پنج نفر از علمای طراز اول تصویب می‌شد تا مخالفتی با مبانی شرع مقدس نداشته باشد، نمودی از تلاش روحانیت برای ورود به فرایند نهادسازی سیاسی بود، ولی هیچ‌گاه به مرحله اجرا درنیامد. چند سال پس از انقلاب مشروطه و به هنگام تصویب نخستین قانون مدون کیفری نیز طبقه روحانیت به‌واسطه در اقلیت بودن در مجلس قانون‌گذاری از ورود به فرایند ساختارسازی سیاسی ناتوان ماند.

چند دهه بعد و اندکی پس از انقلاب ۱۳۵۷، این نزاع شگفت‌انگیز با تمام نمادهايش دوباره بازنمایی شد. در یک طرف این نزاع، طبقه روحانیت بنیادگرای انقلابی قرار داشت و در سوی دیگر، روشنفکرانی که در قالب نهضت آزادی، جبهه ملی و غیره، در پیروزی انقلاب مشارکت داشتند. شهید مطهری به‌عنوان یک شخصیت برجسته در طبقه روحانیت انقلابی با یک اظهار نظر کلیدی پرده از این نزاع گفتمانی کهن برمی‌دارد: «روشنفکران کمی دیر از خواب برخاسته‌اند، زیرا متولیان قدیمی این منبع عظیم حرکت و انرژی نشان داده‌اند خود طرز بهره‌برداری از این منبع عظیم را خوب می‌دانند و بنابراین فرصت خلع ید علمای اسلامی از رهبری جنبش را به کسی نخواهند داد»^{۱۲}.

در این تقابل گفتمانی بازتولیدشده، این نهاد روحانیت بود که توانست در فرایند نهادسازی سیاسی با موفقیت عمل کند^{۱۳}. تولد نماد «حاکم شرع» به‌عنوان بخشی از یک

۱۱. تبریزی، «کشف المراد من المشروطه و الاستبداد»، برگرفته از پایگاه اطلاعاتی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی

ایران به آدرس اینترنتی زیر: (آخرین بازدید در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۹۹)

<http://dl.nlai.ir/UI/2d77fa8a-925b-43e3-b03d-08e30bd56c56/catalogue.aspx>

۱۲. مرتضی، مطهری، استاد مطهری و روشنفکران (تهران: صدرا، ج ۱، ۱۳۷۴)، ص ۹۳.

۱۳. شاید در پرتو همین نزاع گفتمانی بود که در سال‌های نخستین انقلاب اختیار صدور ابلاغ قضاوت به جامعه مدرسین واگذار شده

بود. در این خصوص، ر.ک. عباسعلی، علیزاده، تاریخ شفاهی قوه قضائیه سی سال پس از انقلاب اسلامی، (تهران: مؤلف، ج ۱،

۱۳۸۹)، صص ۵۹-۶۰.

شبکه گسترده نمادی را می‌توان در چارچوب همین نزاع گفتمانی تحلیل کرد. پس از انقلاب مشروطه، گروهی موفق به نهادسازی سیاسی شدند که نمادهای خود را به ساختار سیاسی وارد کردند. طبقه روحانیت نیز لازم بود دقیقاً همین فرایند را طی کند. تنها در این صورت بود که قرائت روحانیت از هویت و کارکرد انقلاب، به یک تصویر فراگیر بدل می‌شد.

در این نزاع گفتمانی، نمادها و ساختارهای کیفری اولویتی بسیار ویژه داشتند. این مسئله چند دلیل بسیار مهم داشت: نخستین دلیل مربوط به قرائتی بود که روحانیت انقلابی از نظریه سیاسی مذهب ارائه می‌داد. «این قرائت بر دو رکن بنیادین استوار می‌گردد: الهی بودن ساختار سیاسی و سپس لزوم هدایت این ساختار توسط فقیه عادل جامع‌الشرایط»^{۱۴}. اجرای مقررات کیفری اسلام از جمله مهم‌ترین دلایلی بود که طبقه روحانیت برای لزوم برپایی حکومت اسلامی و نظریه ولایت فقیه به آن استناد می‌کرد^{۱۵}. به این ترتیب، کنار گذاشتن این نمادهای کیفری خودبه‌خود موجب بی‌اعتبار شدن یکی از مهم‌ترین ادله برپایی حکومت فقیه بود. از آن گذشته، «نظام قضایی حوزه اصلی اقتدار روحانیون را تا پیش از عرفی شدن دولت تشکیل می‌داد. اساساً، علاقه و توجه خاص روحانیون به قوه قضاییه بود که مهم‌ترین شاخه حکومت در دولت اسلامی را تشکیل می‌دهد»^{۱۶}. با ظهور امپراتوری صفویه و به‌ویژه در دوران حکومت قاجار، روحانیون از طریق اعمال قدرت قضایی خود دولت در سایه را تشکیل دادند. به همین واسطه، تلاش روحانیون بنیادگرای انقلابی برای نمادسازی در ساختار قضایی منطقی مشخص داشت. البته، از میان تمامی این نمادهای کیفری، «حاکم شرع» از اهمیتی بسزا برخوردار بود، زیرا حاکم شرع مأذون از سوی حاکم حکومت اسلامی، جلوه‌ای از اقتدار ولی فقیه و اعمال اقتدار از سوی طبقه فقها بود.

در کنار دلیل بنیادین پیش‌گفته، می‌توان به کارکرد کنترل‌کنندگی مجازات نیز اشاره کرد. در یک جامعه غیردیوان‌سالار که ابزارهای کم‌هزینه و پراثر برای کنترل اجتماعی وجود ندارد، مجازات در دسترس‌ترین ابزار ممکن است. در حقیقت، با بهره‌گیری از نظام

۱۴. سید محمدجواد، ساداتی، مجازات و کنترل اجتماعی (تبارشناسی پیوند قدرت و واکنش‌های کیفری)، (تهران: میزان، چ ۱، ۱۳۹۸)، ص ۳۳۳.

۱۵. برای نمونه، ر.ک. امام خمینی (بی‌تا)، ولایت فقیه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ص ۲۴.

۱۶. بشیریه، پیشین، ص ۲۴۱.

واکنش‌های کیفری می‌توان غلبه گفتمانی را تحقق بخشید. به همین واسطه حاکم شرع به‌عنوان یک نهاد کیفری ابتدا در قالب دادگاه‌های انقلاب که نقشی بسیار اثرگذار در غلبه گفتمان طبقه روحانیت داشتند، معنا پیدا کرد و سپس به سایر قلمروهای کیفری راه یافت.

مفهوم حاکم شرع برای نخستین بار در احکامی که رهبر انقلاب برای صادق خلخالی صادر کرد، متولد شد. پس از آن در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ آیین‌نامه دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب از سوی شورای انقلاب به تصویب رسید و حاکم شرع به‌عنوان یک نماد و نهاد، جلوه‌ای قانونی یافت. سپس در تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۶۱ به موجب قانون الحاق دادگاه‌های انقلاب به دادگستری جمهوری اسلامی ایران، مفهوم حاکم شرع توسعه بیشتری در ادبیات قانون‌گذاری ایران پیدا کرد. مشروح مذاکرات مجلس و نیز شورای نگهبان در خصوص طرح الحاق به‌وضوح نشان می‌دهد که اکثریت روحانی مجلس و شورای نگهبان از به‌کار گرفتن نمادهایی که نشانگر تمایل برای بازگشت به نظام عرفی باشد، ابا داشتند. در قالب قرائتی که روحانیون انقلابی ارائه می‌کردند، نماد «قاضی» یادآور نظام کیفری عرفی و «حاکم شرع» نشانگر نظام کیفری شرعی به حساب می‌آمد.^{۱۷} در شورای نگهبان و به هنگام بحث در خصوص این قانون، اختلافات در خصوص اختیارات حاکم شرع جدی‌تر می‌شود. آیت‌الله صافی گلپایگانی، دبیر وقت شورا، در خصوص ماده ۱۱ آیین‌نامه دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب و مسئله اختیارات حاکم شرع چنین می‌گوید: «...این چیزی که در اینجا گفته، عیناً همان لیبرالی است. می‌گوید اکثریتی که قاضی شرع با آنهاست، معتبر است، و بنابراین اگر چنانچه قاضی شرع در اقلیت بود، رأیش اعتبار ندارد» (جلسه ۸ اردیبهشت ۱۳۶۱). بر اساس ماده ۱۱: «رأی اکثریتی که در آن رئیس دادگاه شرکت دارد مناط اعتبار است. تبصره ۱: اگر چنین اکثریتی حاصل نشود دو قاضی شرع به قاضیان اصلی اضافه می‌شوند و رأی اکثریت این دادگاه قطعی خواهد بود». به هنگام بحث در مورد ماده ۱۱ نگرانی اعضای روحانی شورای نگهبان آن است که رأی قضات دادگستری در اکثریت باشد و در مخالفت با رأی «حاکم شرع» قرار گیرد. در پاسخ به نگرانی دبیر شورا، آیت‌الله صانعی می‌گوید: «ببینید،

۱۷ محسن، نورپور، تحلیل جامعه‌شناختی پیوند میان تحول در گفتمان‌های حاکم و تحول در مجازات‌های بدنی در ایران، رساله دکتری، رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، (۱۳۹۹)، ص ۶۳

اصل این است که قاضی شرع همه‌کاره است» (جلسه ۸ اردیبهشت ۱۳۶۱).

تحلیل گفتمان مذاکرات نخستین مجلس پس از انقلاب در خصوص الحاق دادگاه انقلاب به دادگستری نیز بازنمای تمام‌عیار همین حساسیت‌هاست. زرهانی در خصوص طرح ادغام چنین بیان می‌دارد: «دادسراهای انقلاب نهادهایی هستند برخاسته از انقلاب و برای انجام یک سری فعالیت‌های مثبت قضایی به‌وجود آمده‌اند و ادغام و الحاق اینها به دادگستری که خودش در شرف ویران شدن است و اصلاً سازشی با روحیه انقلاب ما ندارد، کار درستی نیست» (جلسه ۱۴، ص ۲۳). اغلب نمایندگان مخالف و موافق ادغام نیز با ادبیاتی متفاوت همین اندیشه را انتقال می‌دهند. واژگانی که نمایندگان مخالف و موافق از آن‌ها بهره می‌گیرند، به‌وضوح بیانگر تصاویری است که آنان در خصوص نمادهای عرفی در ذهن دارند. از آن گذشته، در همین مجلس پیشنهادی مطرح می‌شود تا مقررات مربوط به حدود و قصاص نیز به دادگاه انقلاب ارجاع شود. در جلسه پانزدهم، محلاتی چنین بیان می‌دارد: «... ما بیاییم جان مردم را در اختیار افرادی بگذاریم که صد در صد اجتهادشان، عدالتشان، تارک هواشان، اینها منجز نباشد باید بدانیم که ما در کنار این قانون «قصاص» که یک قانون حیات‌بخشی است با این «حدود» ما باید یک بیمارستان معلولین هم در کنارش درست کنیم». ملاحظات پیش‌گفته حساسیت نمایندگان مجلس و نیز اعضای شورای نگهبان را در خصوص لزوم تقویت جایگاه «حاکم شرع» در برابر «قاضی دادگستری» نشان می‌دهد.

۲.۱. «حاکم شرع مقتدر»؛ قهرمانی شریف با اختیاراتی وصف‌ناپذیر

نماد حاکم شرع به‌عنوان پرتوی از نظریه سیاسی مذهب که مبتنی بر ولایت سیاسی فقیه بود، با اختیارات بسیار گسترده وارد نظام حقوقی ایران شد. این اختیارات گسترده را می‌توان در دو قلمرو تشریفات دادرسی و کیفردهی مورد بررسی قرار داد. در خصوص حوزه تشریفات می‌توان به آیین‌نامه دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب مصوب شورای انقلاب اشاره کرد. به‌موجب این آیین‌نامه، دادگاه انقلاب که قاضی شرع در ریاست آن قرار داشت (ماده ۵)، تنها مکلف بود «طبق موازین اسلام به صدور رأی مبادرت کند» (ماده ۱۱). صدور رأی بر اساس موازین اسلام یک معیار کیفی با امکان تفسیرهای متعدد است که نه‌تنها اختیاراتی

بسیار وسیع به حاکمان شرع می‌داد، بلکه زمینه را برای عمل بر اساس اجتهاد ایشان فراهم می‌کرد. مسئله بسیار مهم آن بود که به موجب ماده ۱۱ این آیین‌نامه، رأی اکثریت زمانی اعتبار پیدا می‌کرد که حاکم شرع در بین آنها می‌بود. محتوای این ماده آن است که باید رأی قاضی شرع ملاک صدور حکم قرار گیرد. صادق خلخالی در پاسخ به پرسش یک خبرنگار در این خصوص که آیا در دادگاه‌های انقلابی از وجود افرادی که در رشته قضا و حقوق فارغ‌التحصیل شده‌اند، استفاده نمی‌شود، اظهار نظری قابل توجه دارد: «اکثر محاکمات، زیر نظر همین قضات و حقوقدانان انجام می‌شود و ما هیچ‌گاه دخالتی در این موضوعات نمی‌کنیم. قضات عالی‌رتبه دادگستری، اصل محاکمه را به‌طور کلی انجام می‌دهند، ولی رأی نهایی از مجموع آنچه که در دادگاه می‌گذرد، با قاضی شرع است»^{۱۸}.

مطلب مهم دیگر، فقدان تشریفات در خصوص قرارهای تأمین کیفری بود. ماده ۳ آیین‌نامه از امکان بازداشت متهم و نیز جلب شهود و گواهان سخن به میان می‌آورد. تشخیص موارد جلب و بازداشت بدون تعیین هیچ ضابطه‌ای تنها برعهده دادگاه گذارده شده بود. نکته مهم‌تر مربوط به قطعی بودن آرای دادگاه انقلاب است. به موجب تبصره ۲ ماده ۱۱ «احکام دادگاه انقلاب قطعی و بدون تجدیدنظر است». این درحالی است که به موجب ماده ۱۲ همین آیین‌نامه، «مجازات‌ها طبق حدود شرع اسلام و شامل اعدام، حبس، تبعید و ضبط اموالی که از راه غیرمشروع به‌دست آورده... خواهد بود». در تاریخ ۵ تیر ۱۳۶۲ شورای نگهبان در پاسخ به استفتای شورای عالی قضایی در خصوص قابلیت تجدیدنظر در آرای حاکم شرع چنین بیان داشت: «تجدیدنظر در حکم حاکم شرع جز در مورد ادعای عدم صلاحیت قاضی از سوی احد متداعیین و در مواردی که حکم مخالف ضرورت فقه و یا غفلت قاضی از دلیل باشد جایز نیست»^{۱۹}. امکان تغییر حکم از سوی حاکم شرع بدون رعایت مقررات شکلی مربوط به تجدیدنظر یا اعاده دادرسی نیز نمونه‌ای دیگر از اختیارات گسترده در قلمرو تشریفات دادرسی بود. در این خصوص، صادق خلخالی چنین بیان داشته

۱۸. صادق، خلخالی، *ایام انزوا؛ خاطرات آیت‌الله خلخالی، اولین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب* (تهران: سایه، ج ۱، ۱۳۸۰)، ص ۸۳-۸۴.

۱۹. حسین، مهرپور، «سرگذشت تعزیرات (نگرشی بر سیر قانون‌گذاری تعزیرات در جمهوری اسلامی ایران» در: حسین، مهرپور، *دیدگاه‌های جدید در مسائل حقوقی*، (تهران: اطلاعات، ج ۱، ۱۳۸۷)، ص ۱۹۶.

است: «این از مسلمات فقه شیعه است که قاضی به علم خویش عمل می‌کند و چه بسا ممکن است حکمی را صادر کند و سپس متوجه شود که اشتباه است. در این صورت، واجب و لازم است که از حکم صادره عدول کند و در بعضی از پرونده‌های قاچاقچیان حرفه‌ای، این امر برای من اتفاق افتاد و حکم اشد را اخف و حکم اخف را اشد کرده‌ام و این وظیفه و تکلیف شرعی من بوده است»^{۲۰}.

کوتاه بودن فرایند رسیدگی را نیز باید به موارد پیش گفته اضافه کرد. بر اساس ماده ۸، مدت رسیدگی در دادگاه انقلاب به ریاست حاکم شرع نباید بیش از یک هفته باشد. مفاد این ماده یادآور توصیف امام خمینی (ره) از دادرسی اسلامی است. ایشان پیش از انقلاب در مصاحبه با خبرنگاران خارجی ویژگی نظام دادرسی اسلامی را چنین توصیف می‌کند: «عدالت اسلامی مبتنی بر سادگی و آسانی است و شیوه‌ای مناسب و با سرعت عمل دارد. برای اجرای عدالت اسلامی تنها چیزی که لازم است عبارتند از یک قاضی مسلمان به همراه یک قلم، مرکب و دو یا سه مأمور اجرا. این مأموران اجرا باید به شهر رفته و به سرعت رأی قاضی را اجرا کنند»^{۲۱}. به تعبیر رودولف پیتر، «این واژگان بیانگر تمایلی گسترده برای برقراری عدالتی سریع و ساده است. همچنین، بیانگر اشتیاق برای برخورداری از جامعه‌ای کمتر پیچیده و البته منظم است. در چنین جامعه‌ای فعل خوب به سرعت پاداش داده می‌شود و فعل شیطانی در همان لحظه با مجازات مواجه می‌گردد. این برداشت یادآور تصویر مثبت از گونه‌ای عدالت است که از سوی یک کلانتر قهرمان محقق می‌شود. این قهرمان شریف با یک دست و فقط با تکیه بر تفنگ خود و به‌تنهایی قانون و نظم را در شهر کوچکی که در آن بزهکاری فراگیر شده است، احیا می‌کند»^{۲۲}.

همچنین اگرچه بر اساس ماده ۷ آیین‌نامه دادگاه‌ها و دادرسی‌های انقلاب متهم حق برخورداری از یک وکیل ایرانی را داشت، چنین به نظر می‌آید که دست‌کم در اغلب پرونده‌های مربوط به جرایم ضد انقلاب، رویه با این حکم قانونی متفاوت بوده است. برای

۲۰. صادق، خلخالی، ایام انزوا؛ خاطرات آیت‌الله خلخالی، اولین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب (تهران: سایه، ج ۱، ۱۳۸۰)، ص ۱۹۸.

21. Graeme, Newman, *Khomeini and criminal justice: Notes on crime and culture*, Journal of criminal law and criminology, Vol. 43, (1982), p. 561.

22. Rudolph, Peter, *Crime and punishment in Islamic law: Theory and practice from the sixteenth to the twenty first century*, Cambridge university press, (2005), p. 147.

نمونه یکی از حکام شرع چنین معتقد است: «... باید بگوییم ما در قوانین شرع و الگوی اسلامی نداریم که کسی بتواند برای خود وکیل انتخاب کند، مگر اینکه لال باشد و کسانی - که ما محاکمه می‌کنیم لال نیستند و عقلشان هم می‌رسد که جواب ما را بدهند، چون اصولاً ما چیزی نمی‌پرسیم که آن‌ها از جواب دادن به آن عاجز بمانند. ما می‌پرسیم: مثلاً فلان شخص را تو کشتی؟ می‌گوید: بله. می‌گوییم: چطور کشتی؟ می‌گوید: مثلاً از پشت به او تیراندازی کردم. و این‌ها مسائلی نیست که نیاز به وکیل داشته باشد»^{۲۳}.

آنچه گذشت، مربوط به اختیارات گسترده‌ای بود که در قلمرو تشریفات دادرسی به حاکم شرع داده می‌شد. در قلمرو تعیین میزان و کیفیت مجازات نیز وضع به همین نحو بود. قانون حدود، قصاص و دیات مهم‌ترین مرجع برای تشخیص این اختیارات گسترده است، زیرا این قانون زمینه‌ساز تولید قرائتی خاص از نظریه کیفری مذهب گردید. از آن گذشته، این قانون علاوه بر حدود و قصاص، مقرراتی در حوزه تعزیرات وضع کرد که بر اساس آن حاکم شرع از اختیارات بسیار گسترده برخوردار بود.

در حوزه حدود به‌عنوان یک نمونه قابل توجه از اختیارات گسترده حاکم شرع، می‌توان به ماده ۱۴۲ این قانون اشاره کرد. بر اساس این ماده: «حد لواط قتل و کیفیت نوع آن در اختیار حاکم شرع است». اگرچه در تعیین نوع مجازات لازم بود حاکم شرع به مقررات فقهی مراجعه کند، با وجود این، همچنان وی برای تعیین کیفیت مجازات اختیار گسترده‌ای داشت. برای نمونه، او می‌توانست از میان کیفرهایی نظیر گردن زدن با شمشیر، سوزاندن با آتش، رجم، خراب کردن دیوار روی محکوم یا پرتاب کردن وی از روی یک بلندی یکی را انتخاب کرده و یا با صلاحدید خود میان این مجازات‌ها جمع نماید. رد پای این اختیار گسترده در قوادی نیز قابل مشاهده بود. به‌موجب ماده ۱۶۹ این قانون: «حد قوادی هفتاد و پنج تازیانه و تبعید از محل است که مدت آن را حاکم تعیین می‌کند». به این ترتیب، کیفیت و مدت تبعید کاملاً به اختیار حاکم شرع واگذار شده است. البته، موضوع اختیارات حاکم شرع در این قانون تنها به مجازات‌های پیش‌گفته محدود نمی‌شود. در مواد مختلفی از قانون به حاکم شرع اختیار پذیرش توبه یا عفو بزهکار داده شده است. در مواد مربوط به شرب خمر (۱۳۹)،

۲۳. صادق، خلخالی، ایام انزوا؛ خاطرات آیت‌الله خلخالی، اولین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب (تهران: سایه، ج ۱، ۱۳۸۰)، ص ۷۸.

تفخیز (۱۵۷) و مساحقه (۱۶۴)، این اختیارات مطلق قابل مشاهده است.

در حوزه تعزیرات اختیارات حاکم شرع بسیار گسترده‌تر بود. این اختیارات با اتکا به خوانشی که از قاعده «التعزیر بمایراه الحاکم» صورت می‌گرفت، ایجاد شده بود. در همین راستا، ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی ۱۳۶۱ چنین مقرر می‌داشت: «تعزیرات، تأدیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده است...». به موجب مواد مختلفی از قانون حدود و قصاص، حاکم شرع در تعیین کیفیت تعزیر و البته، میزان آن کاملاً مختار بود. بنابراین، یک قاضی شرع می‌توانست حکم به دو ضربه شلاق صادر کند و حاکم شرع دیگر بزهکار را به ۶۰ ضربه و یا حتی وی را نصیحت کرده، از تحمیل مجازات بدنی صرف‌نظر نماید. مطالعه مشروح مذاکرات شورای نگهبان به هنگام بررسی نسخه اولیه قانون یادشده در این خصوص بسیار راهگشاست. شورای نگهبان به موجب نامه مورخ ۳۰ مرداد ۱۳۶۱، این قانون را مغایر با شرع اعلام می‌دارد با این استدلال که «این مواد به علت تعیین مقدار تعزیر به تأیید اکثریت فقها نرسید. مواد ۱۶-۸۶-۱۲۲-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۸-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۹- و ...»^{۳۴}. در این مواد، نمایندگان مجلس میزان تعزیر را در جرایم مختلف مشخص کرده بودند، اما با توجه به استدلال شورای نگهبان مبنی بر اینکه حاکم شرع دارای اختیار مطلق در تعیین میزان تعزیر است، ناگزیر قانون را اصلاح کردند.

اختیارات گسترده حاکم شرع در تشدید و تخفیف مجازات را نیز باید به این سیاهه افزود. برای نمونه، بر اساس مواد ۱۹ و ۲۵ قانون راجع به مجازات اسلامی، کیفیت تشدید مجازات در فرض تکرار و تعدد جرم کاملاً به تشخیص حاکم شرع واگذار شده بود. همچنین ماده ۲۳ این قانون، رهبری و سردستگی دو یا چند نفر در ارتکاب جرم را از علل مشدده مجازات دانسته، بدون اینکه میزان تشدید را مشخص نماید. سرانجام در مواد ۱۵ و ۳۵ نیز اختیار تعیین کیفر برای شروع به جرم و تخفیف مجازات مطلقاً به حاکم شرع واگذار شده بود.

۳۴. مرکز تحقیقات شورای نگهبان، مجموعه نظرات شورای نگهبان در مورد مصوبات مجلس شورای اسلامی (دوره اول): خرداد ۱۳۵۹ تا خرداد ۱۳۶۳ (تهران: معاونت تدوین، تنقیح و انتشارات قوانین و مقررات معاونت حقوقی ریاست جمهوری، ج ۱، ۱۳۹۰)، ص ۲۴۷.

به‌رغم این اختیارات وصف‌ناپذیر و بدون محدودیت، حدود یک دهه بعد و درست زمانی که دیگر خبری از نزاع گفتمانی در میان نبود، «حاکم شرع مقتدر» جای خود را به «قاضی محدود شده‌ای» داد که در قالب شبکه پیچیده‌ای از قواعد و نهادها ایفای نقش می‌کند. در این زمان چنین به‌نظر می‌آید که از آن حاکم مقتدر و دارای اختیارات فراوان تنها یک بوروکرات اداری باقی مانده است؛ «قهرمان شریف» جای خود را به یک «عنصر دیوان‌سالار» داده است.

۲. دیوان‌سالار شدن ساختار قدرت و گذار از «حاکم شرع مقتدر» به «قاضی دیوان‌سالار»

به‌عنوان یک قاعده فراگیر در انقلاب‌های اجتماعی، پس از اتمام نزاع گفتمانی و غلبه یک گفتمان، تلاش برای نهادسازی سیاسی آغاز می‌گردد. نهادسازی سیاسی و توسعه شبکه دیوان‌سالاری اداری مهم‌ترین گام برای پایدار کردن سلطه گفتمان پیروز است. در این زمان، گفتمان غالب «یک دولت مرکزی قوی تشکیل می‌دهد که شروع به ساختن مجدد جامعه می‌کند»^{۲۵}. از طریق بازتولید و گسترش ساختار دیوان‌سالاری اداری، گفتمان غالب به درون این شبکه همه‌جاحاضر خزیده و سلطه خود را در قالب نهادها و قواعد تثبیت می‌کند. در این شرایط، همه پدیده‌های اجتماعی از جمله مجازات و نیز نهادهای وابسته به آن دیوان‌سالار خواهند شد. از این پس، مجازات و نهادهای وابسته به آن نه ابزارهایی برای غلبه گفتمانی و نه جلوه‌هایی آشکار از اعمال سلطه، بلکه به‌مثابه بخشی از شبکه فراگیر دیوان‌سالاری اداری عمل می‌کنند. گذار از نماد «حاکم شرع مقتدر» با اختیارات گسترده به «قاضی بوروکرات» با اختیارات محدود شده در قالب شبکه دیوان‌سالاری اداری را می‌توان از همین زاویه تحلیل کرد. در حقیقت، پدیدار شدن نماد «قاضی با اختیارات محدود»، جلوه‌ای از دوران استقرار و توسعه شبکه دیوان‌سالاری اداری بر ساختار قدرت است.

دیوان‌سالاری اداری به‌واسطه کارکردهای شگفت‌انگیزش، اقتصادی پراثر و کم‌هزینه از وابستگی جامعه به قدرت به‌راه می‌اندازد. دیوان‌سالاری از طریق پنهان کردن اراده قدرت در

لابه‌لای نهادها، ساختارها و قواعد، هم به شیوه‌ای مؤثرتر اثرات قدرت را تولید می‌کند و هم عملکردهای پنهان آن را به‌مثابه اموری عقلانی و الزامی برای حفظ نظم و انضباط اجتماعی به‌تصویر می‌کشد. رؤیت‌ناپذیری قدرت، حاکمیت قواعد عقلانی و ساختارهایی که در خصوص مسائل و افراد مختلف به صورت یکسان عمل می‌کنند، همه و همه موجب پالایش چهره قدرت خواهند شد. دیوان‌سالاری، «سلسله‌مراتبی از تخصص‌های اداری تولید می‌کند»^{۲۶} «که قدرت را از نیرویی یکپارچه و برخوردار از هیمنه‌ای خاص، به واقعیتی تقطیع‌شده و همه‌جاحاضر بدل می‌نماید. این جریان اعمال سلطه از طریق وابستگی روان‌ها صورت می‌گیرد. اینکه شهروندان برای ابتدایی‌ترین امور خود نیازمند کسب اجازه از نهادهای تخصصی اداری هستند، وابستگی آن‌ها به قدرت را نشان می‌دهد»^{۲۷}. از آن گذشته، «گسترش دستگاه دیوان‌سالاری اداری به معنای وابسته کردن بخش‌های بزرگی از جمعیت است که در این نهادهای اداری به نیابت از قدرت اعمال سلطه می‌کنند. این انتشاردهندگان کوچک قدرت خود وابسته‌ترین افراد به منبع قدرت محسوب می‌شوند»^{۲۸}.

به‌واسطه این کارکردها بود که طبقه روحانیت پس از پیروزی در تقابل گفتمانی، دست به کار توسعه شبکه دیوان‌سالاری اداری شد. این فرایند ابعاد مختلفی داشت: نخستین بُعد آن مربوط به تحکیم جایگاه طبقه روحانیت در بطن ساختار دیوان‌سالار بود. برای تداوم قدرت، لازم بود طبقه روحانیت به جزئی جدایی‌ناپذیر از ساختار دیوان‌سالار بدل شود. در همین راستا، قوه قضائیه، شورای نگهبان، وزارت اطلاعات، مجلس خبرگان و غیره، در شمار نهادهایی قرار داشتند که این کارکردهای اثرگذار را به سرانجام می‌رساندند. از آن گذشته، طبقه روحانیت از طریق نهادهایی همچون شوراهای فرهنگی و اقامه نماز، دفتر ارتباطات

26. Max, Weber, *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology*, Edited by: Guenther Roth and Claus Wittich, Bedminster press, (1968), p. 97

آنتونی، گیدنز، جامعه‌شناسی، مترجم: منوچهر صبوری، (تهران: نشر نی، چ ۳۰، ۱۳۹۵)، ص ۵۰۰؛ عبدالرضا جوان جعفری، «تحولات جامعه‌شناسی کیفر: از دورکهایم تا گارلند»، در: علی حسین نجفی ابرندآبادی (زیر نظر)، *دایره‌المعارف علوم جنایی (مجموعه مقالات)*، (تهران: میزان، چ ۱، ۱۳۹۲)، ص ۱۰۹۰.

۲۷. سید محمدجواد، ساداتی، مجازات و کنترل اجتماعی (تبارشناسی پیوند قدرت و واکنش‌های کیفری)، (تهران: میزان، چ ۱، ۱۳۹۸)، ص ۱۱۷.

۲۸. سید محمدجواد، ساداتی؛ علی حسین، نجفی ابرندآبادی؛ رحیم، نوبهار، «تبارشناسی پیوند کیفر و قدرت در نظام حقوقی ایران»، *مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، دوره ۴، ش ۱، پیاپی ۸، (۱۳۹۶)، ص ۴۸.

حوزوی و نهاد رهبری، حضور خود را به صورتی پایدار در بطن ساختار دیوان‌سالار توسعه بخشید.^{۲۹}

دگرگونی گسترده‌تر در قلمرو نهادی کردن ساختار قدرت به‌وقوع پیوست. در نخستین سال‌های انقلاب، فرایند اعمال قدرت بیشتر از طریق کمیته‌ها یا شوراهایی صورت می‌گرفت که ویژگی غیردیوان‌سالارانه داشتند. فرایند تصمیم‌گیری در این نهادها، مبتنی بر مصلحت طبقه روحانیت و جامعه انقلابی و البته بدون وجود قواعد فراگیر و ازپیش تعیین‌شده صورت می‌گرفت. در مقابل، در سال‌های پایانی دهه نخست، تمایلی شگفت‌انگیز برای توسعه شبکه دیوان‌سالاری اداری بروز کرد. در این فرایند، به حیات شوراهای و کمیته‌ها خاتمه داده شد و نهادهای دیوان‌سالار که ویژگی آنها پیروی از یک ساختار اداری مشخص با قوانین و آیین‌نامه‌های متعدد بود، متولد شدند. در این فرایند فراگیر دیوان‌سالارسازی، همه نمادها و مظاهری که به شیوه‌ای خارج از ساختار دیوان‌سالاری قرار داشتند، به درون این شبکه گسترده انتقال یافت. حاکم شرع جلوه رؤیت‌پذیر قدرت طبقه روحانیت در یک جامعه غیردیوان‌سالار بود. اما با گذار از دهه نخست انقلاب، قدرت تمایل نداشت خود را از طریق رؤیت‌پذیری در معرض دید وجدان جمعی قرار دهد. از این پس، قدرت خود را نه در قالب اشخاص، بلکه در چارچوب نهادها و البته، کارگزاری که در قالب این شبکه نهادی فعالیت داشتند، اعمال می‌کرد. «قاضی دیوان‌سالار» نمادی از کارگزاری بود که در قالب شبکه فراگیر نهادی تأثیر قدرت را توسعه می‌داد.

دیوان‌سالار کردن ساختار قدرت به معنای نهادی کردن آن و پیروی از قواعد ازپیش تعیین‌شده است. اساساً عقلانیت دیوان‌سالار معنایی جز ایجاد محدودیت برای عملکرد کارگزاران و نیز قابلیت پیش‌بینی رفتار آنها بر اساس قواعد ازپیش تعیین‌شده ندارد.^{۳۰} «حاکم شرع» نیز به‌عنوان نمادی خارج از ساختار دیوان‌سالار باید به درون این شبکه فراگیر فرو رفته، به نمودی از «عملکردهای اداری» قدرت بدل می‌شد. مجتهد بودن حاکم شرع

۲۹. برای مطالعه یک تحلیل مشابه، ر.ک. علی، فرازمند، «دیوان‌سالاری و انقلاب: مورد ایران اسلامی»، پرتال امام خمینی به آدرس اینترنتی زیر: (آخرین بازدید در تاریخ ۱۷ مرداد ماه ۱۳۹۹).

<<http://www.imam-khomeini.ir/fa/n128316/>>

۳۰. ماکس، وبر، دین، قدرت، جامعه، مترجم: احمد تدین، (تهران: هرمس، چ ۱، ۱۳۸۴)، ص ۲۴۶.

سبب افزایش دامنهٔ اختیارات وی در دادرسی و اعمال کیفر می‌گردید. درحالی که گفتمان غالب، اگرچه از بطن روحانیت بنیادگرایی انقلابی برخاسته بود، تمایل داشت تمامی نیروهای اعمال‌کنندهٔ اقتدار در قالب ساختار دیوان‌سالاری موجود فرو برده شوند. در نتیجه، حاکم شرع مجتهد که اقتداری خارج از ساختار دیوان‌سالاری تحت کنترل گفتمان غالب داشت، جای خود را به یک قاضی بوروکرات و ذوب‌شده در قالب شبکهٔ فراگیر نهادها و قواعد داد. در این زمان چنین به نظر می‌آمد که گویی خود گفتمان سنت‌گرای مذهبی نیز در آستانهٔ یک پالایش تمام‌عیار از نیروها و نهادهای خارج از ساختار قدرت دیوان‌سالار قرار گرفته است.

قاعده‌مند شدن و نهادی شدن اختیارات «قاضی دیوان‌سالار» به‌خصوص در دههٔ اخیر، دست‌کم در دو حوزه به‌وقوع پیوسته است؛ تشریفات دادرسی و نیز ایجاد محدودیت‌هایی قابل‌توجه در زمینهٔ کیفردهی. در این زمان چنین به نظر می‌آید که «قاضی» به‌عنوان یک مقام اداری تنها مکلف به رعایت دستورالعمل‌هایی مشخص برای دادرسی و تعیین مجازات است. این یک دگرگونی شگفت‌انگیز بود که در قلمرو اعمال قدرت کیفری به‌وقوع می‌پیوست؛ یک نماد بسیار قدرتمند و بدون محدودیت، جای خود را به یک بوروکرات محدودشده در قالب قوانین و مقررات فراوان داد. این فرایند محدودیت‌آفرینی و دیوان‌سالار کردن قدرت قضایی، به‌ویژه با قوانینی که در دههٔ ۱۳۹۰ شمسی به‌تصویب رسید، تشدید شد. پژوهش حاضر تلاش می‌کند تا با بررسی این قوانین در دو حوزهٔ پیش‌گفته این فرایند جابه‌جایی تأمل‌برانگیز را به‌تصویر بکشد.

دگرگونی‌ها در حوزهٔ تشریفات دادرسی بسیار قابل توجه بود. برای نمونه، در تقابل با مادهٔ ۱۱ آیین‌نامهٔ دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب که احکام صادره را قطعی می‌دانست، در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ جز در مواردی محدود، اصل بر قابلیت تجدیدنظر آرای محاکم است (مادهٔ ۴۲۷). در زمینهٔ صدور قرارهای تأمین کیفری نیز به‌موجب مواد متعدد (حدود ۴۴ ماده) اختیارات مقامات قضایی، به‌ویژه در خصوص بازداشت موقت، بسیار محدود شده است. از آن گذشته، ضمانت اجرای تخلف از این مواد محکومیت انتظامی برای قضات است. مقایسه این مقررات تفصیلی و نیز مسئولیت‌های انتظامی قضات با قواعد بسیار اندک ذکرشده در آیین‌نامهٔ دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب نشان می‌دهد که چگونه در فرایند

دیوان سالار شدن ساختار قدرت، حاکم شرع مقتدر جای خود را به یک قاضی بی‌اختیار داده است. فاصله اختیارات حاکم شرع با قاضی دیوان سالار آنگاه بیشتر می‌شود که به قلمرو اختیارات حکام شرع در روزها و ماه‌های نخستین انقلاب توجه کنیم. همچنین، در تقابل با ماده ۸ آیین‌نامه پیش‌گفته، که حداکثر مدت رسیدگی را یک هفته اعلام می‌کرد، فرایند دادرسی کیفری به موجب مقررات قانون ۱۳۹۲، اغلب طولانی‌مدت و سرشار از تشریفات است. وجود مرحله تحقیقات مقدماتی، مرحله رسیدگی بدوی، تجدیدنظر، امکان اعاده دادرسی و... نمونه‌هایی از این تشریفات محدودکننده هستند.

اینها تنها نمونه‌هایی از محدودیت‌هایی بود که در حوزه تشریفات دادرسی در سر راه مقام قضایی قرار داده شدند. محدودیت‌های بزرگ‌تر در زمینه تعیین کیفیت و کمیت ضمانت‌اجراهای کیفری ایجاد شدند. نتیجه پنهان این محدودیت‌ها، «سلب قدرت قضاوت کردن» از مقام قضایی بود. این فرایند سلب قدرت، از دو راه محقق شده است؛ شیوه نخست، تنزل دادن جایگاه «قاضی» به یک «عنصر دیوان‌سالار بدون اختیار» که تنها کارکردش تطبیق «امر ارجاع‌شده» با قواعدی است که پیش‌تر در بطن ساختار دیوان‌سالار تولید شده‌اند. این تحول عمیق در قلمرو اعمال قدرت قضایی در فاصله چهار دهه از وقوع انقلاب محقق شد. ممکن است در برابر این ابراز شگفتی چنین بیان شود که محدود کردن اختیارات قضات نتیجه گریزناپذیر توسعه دانش کیفری است. بله، این یک ملاحظه فنی است، اما در همین کاهش اختیارات و نیز پیوندهای مجازات و دانش، یک واقعیت شگفت‌انگیز ولی پنهان وجود دارد که آن، دگرگونی در شیوه‌های اعمال قدرت است.

شیوه دوم، عبارت است از احاطه کردن فرایند دادرسی با مجموعه‌ای از شخصیت‌های غیرقضایی و پیراکیفری^{۳۱}. ورود عناصر متخصص نتیجه انکارناپذیر دیوان‌سالار کردن ساختار قدرت قضایی است. کارکرد این عناصر متخصص سلب «استقلال قضاوت کردن» و «تصمیم‌گیری» از مقام قضایی و در عوض، انتقال آن به عملکردها و مصلحت‌های نظام دیوان‌سالار است؛ چراکه همه چیز باید تا سر حد امکان جلوه‌ای علمی و غیرشخصی به خود بگیرد. در همین راستا، پیرامون فرایند اصلی قضاوت کردن، خرده‌نظام‌های متعدد قضات

۳۱. میشل، فوکو، مراقبت و تنبیه: تولد زندان، مترجم: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده (تهران: نشر نی، چ ۱۵، ۱۳۹۷)، ص ۳۴.

موازی تکثیر یافته‌اند: کارشناسان روان‌پزشک یا روان‌شناس، مربیان تربیتی، کارگزاران ادارهٔ ندامتگاه و غیره، همگی قدرت قانونی تنبیه را از مقام قضایی گرفته و در هزارتوی شبکهٔ دیوان سالاری اداری تکثیر کرده‌اند.

دو قانون «مجازات اسلامی ۱۳۹۲» و «کاهش مجازات حبس تعزیری ۱۳۹۹» نمودهایی عینی از سلب قدرت قضاوت کردن از مقام قضایی‌اند. مقایسهٔ این دو قانون با قوانین و آیین‌نامه‌هایی که در دههٔ نخست انقلاب به تصویب رسید، به‌وضوح نشان می‌دهد که چه دگرگونی اساسی میان اختیارات «حاکم شرع» و «قاضی دیوان سالار» به‌وجود آمده است. حاکم شرع در دههٔ اول، اختیاراتی گسترده در تعیین کیفیت و حتی کمیت مجازات داشت. برای نمونه، در تقابل با مادهٔ ۱۴۲، قانون حدود و قصاص که تعیین کیفیت مجازات لواط‌کار را به اختیار حاکم شرع واگذار می‌کرد، ماده ۲۳۴ قانون مجازات ۱۳۹۲ چنین مقرر می‌دارد: «حد لواط برای فاعل، در صورت عنف، اکراه یا دارا بودن شرایط احسان، اعدام و در غیر این صورت، صد ضربه شلاق است. حد لواط برای مفعول در هر صورت (وجود یا عدم احسان) اعدام است». علاوه بر اینکه، در این مقررہ نماد حاکم شرع از ادبیات قانون حذف می‌شود، اختیارات مقام قضایی نیز در حوزهٔ تعیین کیفیت مجازات کاملاً محدود می‌گردد.

در قلمرو تعزیرات، دگرگونی‌ها قابل‌توجه‌تر بوده‌اند. مادهٔ ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی در تعریف تعزیر چنین مقرر می‌داشت: «تعزیرات، تأدیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده است؛ از قبیل حبس و جزای نقدی و شلاق که بایستی از مقدار حد کمتر باشد». در تقابل با این اختیارات وصف‌ناپذیر، حدود سه دههٔ بعد مادهٔ ۱۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ چنین تعریفی از تعزیر ارائه داده است: «تعزیر مجازاتی است که مشمول عنوان حد، قصاص یا دیه نیست و به‌موجب «قانون» در موارد ارتکاب محرمات شرعی یا نقض مقررات حکومتی تعیین و اعمال می‌گردد. نوع، مقدار، کیفیت اجراء و مقررات مربوط به تخفیف، تعلیق، سقوط و سایر احکام تعزیر به موجب «قانون» تعیین می‌شود. دادگاه در صدور حکم تعزیری و با رعایت «مقررات قانونی»، موارد زیر را مورد توجه قرار می‌دهد...». در این ماده، سه مرتبه واژهٔ «قانون» تکرار می‌شود. پیروی کردن از قواعد ازپیش تعیین‌شده در حوزهٔ تعیین مجازات، همان عنصر بنیادین در

دیوان سالار شدن قدرت قضایی است. در متن قوانین مربوط به تعزیرات از این پس خبری از گزاره‌های مبهم نیست. عبارت‌هایی نظیر «تعزیر می‌شود»، «تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌شود»، «بنا به صلاحدید قاضی تعزیر می‌شود» و ادبیاتی از این دست، یادگاری از دوران اقتدار حاکم شرع هستند که هم‌اکنون به واژگانی غیرقابل پذیرش بدل شده‌اند.

قانون «کاهش مجازات حبس تعزیری» به فرایند سلب اختیارات قضات شتابی قابل توجه بخشیده و با تصویب این قانون، آرمان «قاضی بوروکرات» دست‌کم در حوزه تعزیرات به تمام معنا تحقق پیدا کرده است. ماده ۲ این قانون نمادی بارز از اختیارات سلب‌شده قضات در حوزه تعزیرات است. به‌موجب این ماده: «چنانچه دادگاه در حکم صادره مجازات حبس را بیش از حداقل مجازات مقرر در قانون تعیین کند، باید مبتنی بر بندهای مقرر در این ماده و یا سایر جهات قانونی، علت صدور حکم به بیش از حداقل مجازات مقرر قانونی را ذکر کند. عدم رعایت مفاد این تبصره موجب مجازات انتظامی درجه چهار می‌باشد». مقایسه مفاد این ماده با اختیاراتی که حاکم شرع در حوزه تعزیرات داشت به‌وضوح نشان می‌دهد که چگونه حرفه قضاوت کردن از عملکردهای کلی اعمال قدرت خارج شده و به بخشی از عملکردهای شبکه دیوان‌سالاری اداری تبدیل شده است. حاکم شرع اختیاری مطلق در تعیین کیفیت و کمیت واکنش‌های تعزیری داشت، اما قاضی دیوان‌سالار باید از یک قاعده کاملاً ازپیش تعیین‌شده پیروی کند. حاکم شرع مسئولیتی در قبال تعیین کیفیت و کمیت تعزیر نداشت، اما در نقطه مقابل، قاضی دیوان‌سالار در صورت تخطی از مقررات ازپیش تعیین‌شده محکومیت انتظامی خواهد یافت.

با گذار از نزاع گفتمانی دهه نخست انقلاب چنین به‌نظر می‌آید که یک قهرمان خستگی‌ناپذیر جای خود را به یک عنصر محدودشده در قالب ساختارها و قواعد دیوان‌سالار داده است. «حاکم شرع» نمودی تمام‌عیار از جسم قدرت بود که یک‌تنه عدالت را در شهری که فساد در آن فراگیر شده بود، احیا می‌کرد. این قهرمان بزرگ در یک دست ترازو و در دستی دیگر شمشیر داشت. این تصویر غرورانگیز، نمایشگر آمیختگی غریب حرفه «قضاوت کردن» و «مجازات کردن» به صورت توأمان بود: ترازو نماد دادرسی و شمشیر نمادی از اجرای مجازات است. اما هم‌اکنون حرفه قضاوت از حرفه مجازات کردن تفکیک شده است. یکی بر مبنای قواعد ازپیش تعیین‌شده قضاوت می‌کند و دیگری مجازات را اجرا می‌کند.

نتیجه

«حاکم شرع مقتدر» و «قاضی دیوان‌سالار» هر یک نمادهایی از یک ساختار قدرت هستند. یکی جلوه‌ای از تقابل گفتمانی برای نهادسازی سیاسی در یک جامعه غیر دیوان‌سالار بوده و دیگری، چهره‌ای تمام‌عیار از یک عنصر دیوان‌سالار محدودشده در قالب قواعد و نهادها است. جابه‌جایی این دو نماد بیانگر یک دگرگونی قابل توجه در ساختار قدرت پس از انقلاب ۱۳۵۷ بوده است. با وجود این، اصل این جابه‌جایی و نیز زمینه‌های اجتماعی آن اغلب در مطالعات مرسوم حقوق کیفری در ایران نادیده گرفته می‌شوند.

چالش بنیادین این قبیل مطالعات، ارائه تصویرهای فنی - حقوقی از دگرگونی‌های پدیده اجتماعی مجازات است. این تصویرها و تحلیل‌های وابسته به آن، اغلب مبتنی بر گزاره‌ها و اصولی هستند که در قلمرو ادراک نخبگانی تولید می‌شوند. به همین واسطه اگر از این زاویه به تحلیل چرایی جابه‌جایی نماد «حاکم شرع مقتدر» با «قاضی بی‌اختیار» بپردازیم، ناخودآگاه ذهن به سوی گزاره‌هایی همچون «اصل قانونی بودن جرایم، مجازات‌ها و دادرسی کیفری» می‌رود. بی‌تردید نمی‌توان نقش ملاحظات نخبگانی را در تحولات مجازات و نمادهای وابسته به آن نادیده گرفت. با این همه، نباید از وابستگی‌های پنهانی که نظام کیفری با سایر پدیدارهای اجتماعی برقرار می‌کند غافل بود. مجازات و نمادهای وابسته به آن، پدیده‌های اجتماعی هستند و به همین واسطه، از دگرگونی در سایر پدیده‌ها تأثیر می‌پذیرند. بر این اساس، می‌توان از طریق مطالعه تحول در خرده‌نظام کیفری به شناسایی تحولات پنهان‌تر و کلان‌تر در ساختار نظام اجتماعی نائل آمد. گذار از نماد «حاکم شرع مقتدر» به «قاضی بی‌اختیار» نیز بیانگر تأثیراتی بود که دگرگونی ساختاری قدرت در ایران پس از انقلاب بر خرده‌نظام کیفری گذارد.

تلاش طبقه روحانیت انقلابی برای نهادسازی سیاسی و پیروزی در نزاع گفتمانی با طبقه روشنفکر تأثیراتی عمیق بر خرده‌نظام مجازات در ایران داشته است. پدیدار شدن دادگاه‌های انقلاب، تصویب قانون حدود، قصاص و دیات، و البته پدیداری نماد حاکم شرع مقتدر را می‌توان از یک زاویه در چارچوب تلاش پیش‌گفته برای نهادسازی سیاسی تحلیل کرد. به این ترتیب، پدیداری نماد حاکم شرع را می‌توان با تکیه بر کارکردهای اجتماعی آن

تحلیل کرد. در همین راستا، هنگامی که به واسطه غلبه طبقه روحانیت بر ساختار قدرت و تمایل این طبقه برای توسعه شبکه دیوانسالاری اداری، از این نماد سلب کارکرد شد، زمینه‌های جایگزینی آن با قاضی دیوانسالار نیز فراهم آمد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

- کتاب‌ها

۱. أبراهامیان، یرواند، *تاریخ ایران مدرن*، (تهران: نشر نی، چ ۱۲، ۱۳۹۴).
۲. آجودانی، ماشالله، *مشروطه‌ی ایرانی*، (تهران: اختران، چ ۱۱، ۱۳۹۸).
۳. بشیریه، حسین، *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران*، (تهران: نگاه معاصر، چ ۴، ۱۳۹۵).
۴. خلخالی، صادق، *ایام انزوا؛ خاطرات آیت‌الله خلخالی، اولین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب*، (تهران: سایه، چ ۱، ۱۳۸۰).
۵. خمینی، روح‌الله، *ولایت فقیه*، (تهران: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، بی تا).
۶. رفیع‌پور، فرامرز، *توسعه و تضاد (کوئشنی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران)*، (تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۶، ۱۳۸۴).
۷. ساداتی، سید محمدجواد، *مجازات و کنترل اجتماعی (تبارشناسی پیوند قدرت و واکنش‌های کیفری)*، (تهران: میزان، چ ۱، ۱۳۹۸).
۸. علیزاده، عباسعلی، *تاریخ شفاهی قوه قضائیه سی سال پس از انقلاب اسلامی*، (تهران: مؤلف، چ ۱، ۱۳۸۹).
۹. فوکو، میشل، *مراقبت و تنبیه؛ تولد زندان*، مترجمان: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، (تهران: نشر نی، چ ۱۵، ۱۳۹۷).
۱۰. گیدنز، آنتونی، *جامعه‌شناسی*، مترجم: منوچهر صبوری، (تهران: نشر نی، چ ۳۰، ۱۳۹۵).
۱۱. مرکز تحقیقات شورای نگهبان، *مجموعه نظرات شورای نگهبان در مورد مصوبات مجلس شورای اسلامی (دوره اول)؛ خرداد ۱۳۵۹ تا خرداد ۱۳۶۳*، (تهران: معاونت تدوین، تنقیح و انتشارات قوانین و مقررات معاونت حقوقی ریاست جمهوری، چ ۱، ۱۳۹۰).
۱۲. مطهری، مرتضی، *استاد مطهری و روشنفکران*، (تهران: صدرا، چ ۱، ۱۳۷۴).
۱۳. نورپور، محسن، *تحلیل جامعه‌شناختی پیوند میان تحول در گفتمان‌های حاکم و تحول در مجازات‌های بدنی در ایران*، رساله دکتری، رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، (۱۳۹۹).

۱۴. وبر، ماکس، دین، قدرت، جامعه، مترجم: احمد تدین، (تهران: هرمس، چ ۱، ۱۳۸۴).

– مقالات

۱۵. جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا، «تحولات جامعه‌شناسی کیفر: از دورکهایم تا گارلند»، در: علی حسین نجفی ابرندآبادی (زیر نظر)، *دایره‌المعارف علوم جنایی (مجموعه مقالات)*، تهران: میزان، (۱۳۹۲).

۱۶. ساداتی، سید محمدجواد؛ نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ نوبهار، رحیم، «تبارشناسی پیوند کیفر و قدرت در نظام حقوقی ایران»، *مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، دوره ۴، ش ۱، پیاپی ۸ (۱۳۹۶).

۱۷. ساداتی، سیدمحمد جواد و نوبهار، رحیم، «تاملی در زمینه‌های شکل‌گیری سیاست کیفری سخت‌گیرانه در دهه نخست انقلاب اسلامی»، *نشریه مطالعات حقوقی معاصر*، سال نهم، شماره هفدهم (۱۳۹۷)

۱۸. مهرپور، حسین، «سرگذشت تعزیرات (نگرشی بر سیر قانون‌گذاری تعزیرات) در جمهوری اسلامی ایران»، در: حسین مهرپور، *دیدگاه‌های جدید در مسائل حقوقی*، تهران: اطلاعات، (۱۳۸۷).

ب) انگلیسی

19. Newman, Graeme, "Khomeini and criminal justice: Notes on crime and culture", *Journal of criminal law and criminology*, Vol 43, 1982.
20. Peter, Rudolph, *Crime and punishment in Islamic law: Theory and practice from the sixteenth to the twenty first century*, Cambridge university press, 2005.
21. Weber, Max, *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology*, Edited by: Guenther Roth and Claus Wittich, Bedminster press, 1968.

ج) منابع اینترنتی

۲۲. تبریزی، «کشف المراد من المشروطه و الاستبداد»، برگرفته از پایگاه اطلاعاتی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران به آدرس اینترنتی زیر: (آخرین بازدید در تاریخ ۳ مرداد ماه ۱۳۹۹)



<http://dl.nlai.ir/UI/2d77fa8a-925b-43e3-b03d-08e30bd56c56/catalogue.aspx>

۲۳. فرازمند، علی (۱۳۸۵)، *دیوان سالاری و انقلاب: مورد ایران اسلامی*، پرتال امام

خمینی به آدرس تارنمای اینترنتی زیر: (آخرین بازدید در تاریخ ۱۴ مرداد ماه ۱۳۹۹)

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/n128316/>